



این روزنامه هر ماه یک بار

در ۱۶ صفحه نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:

Berlin-Charlottenburg,

Leibnizstr. 64

قیمت اشتراک

موقتاً (تا عودت میزان بول بحالت طبیعی)

سالانه هر شماره

در ایران ... ۲ تومان ۲ قران

در آلمان ... ۴۰ مارک ۴ مارک

در سایر ممالک ۲۰ فرانک ۲ فرانک

# کافه

۱۳۲۴

۱۳ آبان ماه قدیم ۱۲۸۹ زردگردی = عرّه رجب سنه ۱۳۳۸ = ۲۱ مارس فرنگی ۱۹۲۰ میلادی • Neue Folge • Nr. 3 • Jahrg. 5

## ملاحظات

### مطالعه جراید

در جزو مطالعه جراید ایران از چند ماه باین طرف شخص متصل باعلائاتی برمیخورد که مردم بواسطه آنها اسامی خانواده برای خود معرفی میکنند. این ترتیب نتیجه یک قانون موقتی است که پارسال دولت ایران برای داخل کردن یک سنت حسنه‌ای از اصلاحات مهمه و سنن واجب الاتباع فرنگستان در مملکت ایران باسم معلق عثمانی «سجل احوال» ایجاد و اجرا نموده است.

این عمل بخودی خود بسیار مستحسن و اسباب خوشوقتی است و هیچ حاجتی بذکر دلایل لزوم اسم دودمانی نیست و هر کسی که بفرنگ سفر کرده میداند که نبودن این ترتیب تا حال چقدر عجیب بوده و مارا چگونه بحال بدویت نشان میداد بلکه بادیه نشینان نیز همه وقت بانساب خاندانهای خود معروف بودند. دولت ایران را باین قدم در راه تمدن باید تحسین و تبریک کرد. لکن بعضی از مردم ایران در مقام عمل باین قانون آثار بیسوادی

و بیدوقی و بیمزگی و حتی لوسپهای عجیبی نشان دادند که در صفحات جراید طهران نمونه‌های غریبی از آن دیده میشود. از مطالعه این اعلاناتهای بیمزه انسان خیال میکند که مطلب راجع بیک ملت بی‌اصل و بی‌تاریخی است که قاموس آعلام آن مواد بسیار کمی را شامل است و مجبور است که برای ایجاد اسامی تازه یا حروف هجارا با هم بدون هیچ ملاحظه‌ای ترکیب کرده الفاظ بی‌معنی خلق کند و یا از طوایف مجاوره خود از ترکن و کرد و عرب از یوت و غنیزه و عثمانلو اسامی قرض نماید.

یک عالم مشهور شرق شناس (۱) آلمانی موسوم به فردیناند یوستی (۲) کتابی نوشته باسم «کتاب نامهای ایرانی» (۳) بترتیب حروف تهجی و مشتمل بر آعلام فارسی از قدیمترین عهد تاریخ تا حال و در آن کتاب چندین هزار اسم ایرانی خالص را گرد آورده و تمام اشخاص تاریخی را نیز که بهرکدام از این اسامی مستمی بوده‌اند از عهد اول تا این زمان در ذیل هر اسم درج کرده و تاریخ زمان زندگی هر یک از آنها را با ذکر کتبی که اسم آن شخص در آنها آمده و با نشان دادن عدد صفحه و سطر ثبت کرده و در ذیل این کتاب دو ضمیمه نیز علاوه نموده که یکی مشتمل است

Iranisches Namenbuch (۳) Ferdinand Justi (۲) Orientaliste (۱)



از دست سرداران قشون روسی و دربار پترسبورگ جیع میکشیدند. حالا در روسیه آن دولت بر افتاد و ظلم کنندگان بایران یعنی ارباب هارتویگ (۱) و فرماندهان سنارسکی (۲) دستگیر و پیمان شدند. راست است که حالا یک دولت دیگری و ترتیب جدیدی در روسیه روی کار آمده که باز مطابق میل اولیای دولت و ملت ایران نیست ولی بهر حال بودن آن مملکت در آن حال ربطی بترتیب عهد امپراطورها ندارد. یعنی از نقطه نظر ایران اگر هم خیالات رؤسای حالیه مملکت روس فاسد است فعلاً در مملکت روس اثر دعای اَللّهُمَّ اشْغَلِ الظَّالِمِينَ بِالظَّالِمِينَ باجابت رسیده ولی عجب آنجاست که بعضی از جراید ایران با یک آب و تابی از پیشرفت همراهان سنارسکی و حامیان صمدخان شجاع الدوله یعنی دینکین و کوچاک تعریف میکنند و از فتوحات آنها (که بعودت ترتیب سابق منجر خواهد شد) سخن سرانی مینمایند!

يَمْتَنِي الْمَرْءُ فِي الصَّيْفِ الشِّتَاءِ      فَإِذَا جَاءَ الشِّتَاءُ أَنْكَرَهُ  
لَا يَبْذَا يَرْضَى وَلَا يَرْضَى يَبْذَا      قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ

## جایزه نوبل

در همان اوقاتی که آلمانها رسماً قبول شرایط سخت و سنگین صلح را مینمودند روزنامه‌ها خبر دادند که سه جایزه از جایزه‌های پنجگانه نوبل نصیب سه نفر از علمای آلمانی گردیده است و این مسئله در موقعیکه اوضاع سیاسی آلمان بسیار تاریک و یأس انگیز بنظر میآید یک خبر تسلیت آمیزی بود چه در موقع شکست نظامی این خود یک فتح علمی است که اسباب سربلندی و افتخار ملت میگردد.

تفصیل جایزه نوبل این است که یکی از علمای سوئدی موسوم به آلفرد نوبل (۳) که از سنه ۱۲۴۹ تا ۱۳۱۴ میزیسته است بواسطه کشفیات متعدد علمی خود و مخصوصاً کشف «دینامیت» در سال ۱۲۸۳ کم کم دارای تمول هنگفتی گردید که بهشت میلیون تومان (۴۰ میلیون فرانک) تخمین میگردد. مشار الیه در موقع وفات در وصیت نامه خود معین نمود که عایدات و منفعت دارائی وی پس از وفات او باید هر سال بشکل پنج جایزه مساوی تقریباً ۴۰ هزار تومانی (۲۰۰ هزار فرانکی) بینج نفری داده شود (بدون رعایت مذهب و ملت و مملکت) که اولی از آنها مهمترین کشفیات را در باب علم حکمت طبیعی (فیزیک) در ظرف آن سال در دنیا نموده باشد و دومی از آنها مهمترین کشفیات را در علم کیمیا و سومی در طب و علم «فیزیولوژی» و چهارمی در ظرف آن سال یک کتاب ادبی نوشته باشد که از حیث علو خیال و بلندی مقاصد اولین کتاب باشد و پنجمی کسی که در آن سال مهمترین اقدامات مؤثره را نموده باشد در

(۱) Hartwig وزیر مختار روس در طهران تا اواخر سنه ۱۳۲۶.

(۲) Znarsky سردار روسی که در سنه ۱۳۲۶ بتبریز آمد و در سنه ۱۳۳۰ دارها

بلند کرد.

(۳) Alfred Nobel

بر شجره‌های انساب تمام خانواده‌های سلطنتی و دودمانهای امارت‌های محلی ملل ایرانی نژاد یا مستولی بر ایران با تمام شاخه‌های آنها و دیگری دارای اصول مجرد لغاتی است که اسامی ایرانی از آن مشتق شده (باز بترتیب حروف تهجی). در میان هزاران اسم مذکور در آن کتاب عدّه زیادی است که برای هر ایرانی اغلب در ذهن حاضر است و محتاج بگشتن زیاد در کتب نیست و شاید ده هزار نفر از مشاهیر علما و شعرا و سلاطین و پهلوانان ایران بآن اسامی مندرجه در آن کتاب نامیده میشدند.

وقتی که انسان یک چشم باین کتاب که خزانه علوم و فرهنگ بزرگ نامهای بومی ماست میاندازد از یک طرف بعظمت تاریخی گذشته ایران در زیادی مردان نام آور ملتفت میشود و از طرف دیگر بفرااموشی تاریخ و علم و ادب در میان ابناي زمان که نام و نشان خود را بر طاق نسیان گذارده خود را «ایلدرم»، «عاکف»، «صمیمی»، «شفقی»، «حجازی»، «عظیمی»، «طغرائی»، «ثابت»، «راجی»، «مطلبی» و «حاضر و غایب» (!!) مینامند حیرت میکند.

ایرانیان قدیم (یعنی پیش از عهد اسلام) برای نام خانواده ترتیبی داشتند و آن چنان بود که اغلب اسم پدر را برداشته و با آخرش لفظ «آن» الحاق میکردند و آنرا نام خاندانی خود میکردند. از این اسامی عدّه زیادی برای ما معلوم و باقی است مانند بابکان (اردشیر) و اشکان (اشک) و قبادان (خسرو) و هرمرزان (هرمز) و بامدادان (مزدک) و فرخان (شهربراز) و فیروزان و غیره. بعد از استیلای عرب هم رسم عمومی بر آن جاری شد که اسم پدر یا یکی از اجداد معروف خودشان را پشت اسم شخصی خود آورده و اسم خود را بدان اضافه میکردند با کسره آخر و امثال این در کتب قدیمه خارج از حد و حصر است مانند محمود سبکتکین و عمر خیّام و حسن صباح و مسعود سعد سلمان... و هکذا. این قفره که خیلی شباهت بترتیب فرنگی حالیه دارد بعدها متروک شد و برای اغلب متأخرین در اسامی قدیمه اشتباهات غریبی دست داد که اسم شخص را بدون کسره آخر با اسم پدر مرکب کرده و اسم پدری را مانند لقب و صفت اسم اول فرض کرده‌اند. شواهد این نوع اشتباهات هم بسیار و تعداد آنها موجب تطویل است.

وقتیکه روزنامه‌های چند سال قبل را با روزنامه‌های حالا مقایسه کنید در آنچه راجع بروس و روسیه است یک مسئله نظر انسان را میزند. ایرانیان سالها در زیر زجر و شکنجه سیاسی دولت سابق روس مینالیدند و ارکان و رجال آن دولت را بدترین ظالم و مستبد خونخوار و وحشی مینامیدند و شاید در این باب بقدری هم مبالغه میکردند که تمام آنچه را که ایرانیان قرون اولی باهریمن و ایرانیان قرون وسطی بفاصیبن خلافت و دشمنان اهل بیت اسناد میدادند (حتی نیش زنبور و تلخی آب دریاها) ایرانیان عهد مشروطیت هم کم مانده بود بروس و دولت ظالم و جبار آن مملکت نسبت بدهند و هرچه اهل زمان اتوری از غرّه‌ها و ابناي عصر سعدی از چنگیزیان ناله کردند و شعر گفتند معاصرین ادیب الممالک نیز

معلوم میشود سه نفر از علمای آلمان جایزه داده‌اند و اسامی این سه نفر از قرار ذیل است:

- ۱ - استاد ماکس پلانک<sup>(۱)</sup> رئیس انجمن حکمت طبیعی نظری در دارالفنون برلن
- ۲ - استاد فریتز هابر<sup>(۲)</sup> رئیس انجمن علمی حکمت طبیعی منسوب بقیصر ویلهلم و برق و کیمیا
- ۳ - استاد یوهانس اشتارک<sup>(۳)</sup> معلم حکمت طبیعی در دارالفنون شهر گریفسوآلد.

جایزه ادبی را هنوز معلوم نیست یکی خواهند داد و همچنین جایزه پنجم را هم در بعضی روزنامه‌ها بطور غیر رسمی نوشتند که شاید بیادشاه نیسانی بدهند ولی تا بحال که از این مسئله چیزی مسموع نگردیده است. تا اوایل سال ۱۹۱۳ میلادی (مطابق با صفر ۱۳۳۱) روی هر قه ۱۷ جایزه نوبل بعلمای آلمان داده شده بود که دو فقره از آن جایزه ادبی بود و بقیه علمی. معلوم است که مات آلمان از اینکه یکدفعه سه جایزه نوبل در یک سال نصیب علمایش گردیده تا چه اندازه باید سربلند باشد.

راه استحکام بنای برادری و اخوت عامه مردم و ملل و نسخ یا تقلید قشون مستمر و تأسیس محکمه‌های قضاوت برای تصفیه مشاجرات و منازعات بین المللی.

از این پنج جایزه چهار جایزه اول موصول است بانجمن دانش (آکادمی) سوئد و مؤسسات علمی دیگر سوئدی و جایزه پنجم بمجلس شورای ملی و مجلس اعیان نروژ معاً که بتوسط هیئت‌های مخصوص هر سال باید معین نمایند که این جایزه‌های پنجگانه یکی باید داده شود و آنها را با یک نشان طلا و یک تصدیقنامه مخصوص توزیع نمایند. جایزه‌های مزبور اولین بار در سنه ۱۳۱۹ توزیع شد و از آن بعد هم تا اوایل جنگ هر ساله توزیع میشد چنانکه مثلاً در سال ۱۳۳۱ جایزه ادبی نصیب نویسنده و شاعر هندی موسوم به راینندرونات تاگور گردید که امروز از مشاهیر نویسندگان دنیا محسوب میشود. در مدت جنگ تقسیم جایزه‌ها بعمل نیامد ولی همینکه جنگ تمام شد فوراً هیئتهائی که کار توزیع جایزه‌ها بعهده آنهاست و برای این کار در استوکهولم و کریستیانیا بناهای رفیع از کتابخانه و عملیات خانه و غیره بنا نموده‌اند فوراً در صدد توزیع جایزه‌ها بر آمدند و چنانکه اشاره شد

## ترقی زبان فارسی

در یک قرن!

### فارسی «خان والده»<sup>(۴)</sup>

در عهد «پارلمانی»!

«باید اعتراف کرد و بخود تهران اقرار کردانید که هرچه از آن محیط میغ اندود صادر میشود همه مظهر یک مهیت خاطر آشوب و معکس یک ملاحظه کاری تا بموقع است.»

[نقل از یکی از جراید ایران، شماره ۵۸، مورخه ۲۹ صفر ۱۳۳۶].

«ببارة اخیری، ان چیزپنهان، ان سرشت تغییرناپذیر (Caractère inmuable) ان زنی غیرفانی (Génie immortel) که باقتضای زمان و مکان، گاه اولاد ساسان و گاهی نادرهای خروشان را، سرکرده کتیبه‌های خود قرار داده، از توده‌های در هم و برهم استیلاها یک ایران همیشه جنبنده را مره بعد اخیری، احاکرده است در این دفعه امروزی، بنام و ننگ خود خیانت ورزده.....»

«ایران امروز ساعی است که با کسوف نجیب، با زبان سلیس و فطرت ارجند ایرانیت خودش، در خانواده بزرگ بشریت اثبات وجود کرده،

### فارسی عهد حاجی میرزا آقاسی

«نوزد هم شهر محترم روز تولد پادشاه انگلیس بوده جناب وزیر مختار دولت علیه انگلیس جشنی ملوکانه ترتیب داده وزیر مختار دولت علیه روسیه و امرا و سرکردگان و صاحب منصبان روسیه و جناب وزیر دول خارجه میرزا مسعود و جمعی کثیر از اعزّه و اشراف و بزرگان و چاکران درگاه شاهنشاهی را دعوت نموده خانه بزرگ سفارت شوکت انگلیس را چراغان نمودند باغچه این خانه بغایت با صفا مشحون بگلها و لاله‌ها الوان و اشجار دلکش است هزاران قاتوس و قنادیل بلور و مشاعل و شمعدان تفره و طلا باطراف ایوان و رواق و طاقها و باغچه‌ها و دیوارها آویخته و افروخته که شب رشک روز آمد شیشه مبارک شاهنشاه اسلام پناه را در پرده نقش نموده در بالای طاق او طاق و چندین قندیل و شمع باطراف تصویر هایون ترتیب داده و شیشه پادشاه انگلیس را نیز در پرده دیگر مقابل شیشه مبارک نصب نموده و قندیلها آویخته و آتشبازی عظیمی برپاساخته.....»

و انواع سازها و اسباب طرب بملاوه یک بند موسیقی متعلق بفوج بهادران بنواختن سازهای غریبه مشغول بودند که نعمتی غیر مرقه اتفاق افتاده

(۱) Max Planck (۲) Fritz Haber (۳) Johannes Starck

(۴) سرای مشهوری است در اسلامبول که مرکز ایرانیان مقیم در آن شهر میباشد.



دعوی مظلومیت و مغدوریت خویش را به پیشانی متعبدیان ایران فریاد نماید؟!.....»

به واندال (Vandals) های شرق و غرب نشان بدهد که بواسطه اشکنجه کردن ایران چه جنایت عظیم بشریت آزاری (lèse humanité) را ایقاع نموده‌اند!.....»

[نقل از همان جریده شماره ۵۷، مورخه ۲۶ صفر ۱۳۳۶.]

« راستی کسستکی اجتماعات، ویا تشکیل اجتماعات مغرضانه و عنودانه که در حال تجزیه و تفکیک قوی عین افراد و کسستکی است و تکیه در مقابل یک اجتماع خیر و جمعیت حقیقت که ملل متنوعه و عناصر متفاوته از زن و مرد، در آن قدم میزنند. واقع شود. درست، تفاوت بین دوزخ و بهشت و جحیم و فردوس را بما نشان میدهد.»

[منقول از یکی از جراید طهران مورخه ۲۴ شعبان ۱۳۳۷.]

« ایران منزله نشده داخل سیر تکاملی شد. میوه رولسیون در ایران رسیده بیاد دچار شد.»

« ایران از حمام بیرون آمد ولی باز همان لباس اولش را پوشید.»  
« ایران نه بکلی در دست انقلاب بچها اداره شد و نه بکلی در دست مرتجعین.»

« اداره ایران موافق ناموس رولسیون عوض نشد — ولی بچه‌های انقلاب بناموس نمو طبیعی عوض شدند.»

[نقل از یکی از جراید طهران، شماره ۵۱، مورخه ۵ شعبان ۱۳۳۳.]

« برای پرانیدن یک زیپان قوی یک موتور قوی لازم است. و برای کشیدن یک کمراده سنگین یک اسب زور مند.»

« تصور نفرمائید که یک بز کوهی بتواند یک درشکه چهار چرخه را از یک گردنه درازی بالا بکشد — یا چهار کرکس بیادکار عهد کیکاوس

عالی حضرت میرزا لطفعلی پیشخدمت خاصه سلطانی بتهیه وارد و بوزیر مختار اعلام نمود که اعلی حضرت ظلّ اللّهی بجهتی غرو سر افزای وزیر مختار یک قطعه تصویر خود بشیبه نظر که با چندین قطعه الماس و جواهر کرانها مرفع و مکمل شده بود آویزه کردن اعتبار مرحمت فرمودند معزی الیه از استماع اینگونه التفات و مرحمت شاهانی باستقبال تصویر مبارک تا بیرون عمارت شتافته حصار مجلس کلاً و طراً با معزی الیه همراهی نمودند و مبارکباد و تهنیه گفتند و این موهبت عظمی مزید بر عشرت و شادیا آمد و تا هشت ساعت از شب گذشته چنانکه از بیان آن عاجز است مشغول عیش و عشرت بودند (۱).»

« از دوست رنجیده را دیدم که همیرفت و میگفت پادش ستمش چنین کنم و سزای جفایش چنان دهم گفتم ای عزیز با دوستان سر تسلیم در پیش به و تیر ستیزه در کیش خوئی به که از یاران خروئی با دشمنان تذلل و خشوع سازی به که با دوستان تجلد و بی نیازی.»

[نقل از «کنجینه معتمدی» میرزا عبد الوقاب معتمد الدوله فی (۲).]

« انگلیس: چونکه اکثر اهل مشورتخانه در باب بعضی امورات رایسان مخالف رای وزارت مدتیست که راه بردن امورات دولتی برای وزرا مشکل شده است چند وقت پیش از این میخواستند معزول بشوند اما دسته دیگر که بجای آنها مناسب باشد نتوانستند جمع و جور بکنند گفتگوی معزول شدن آنها باز در میان است اما معلوم نیست که درین زودیا معزول بشوند یا نه.»

[نقل از روزنامه «وقایع اتفاقیه» نمرة ۲۴ مورخه ۱۷ رمضان ۱۲۶۷ (۳).]

« از قراریکه عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مشیر الدوله این دفعه در ضمن نوشتجات خود باولای دولت علیه نوشته بود در شهر قدیم شوش واقعه در چهار فرسخی شوشتر آثار عمارت‌های بسیار سنگین از زیر خاک بیرون آمده است از جمله عمارت اردشیر دراز دست است که مشتمل بی و شش ستون سنگ یک پارچه است و فاصله هر ستون

(۱) این قهره از یک روزنامه فارسی نقل شد که در سنه ۱۲۵۴ یعنی در سالهای اول سلطنت محمد شاه در طهران بطبع رسیده است. این روزنامه ظاهراً (تا آنجا که خبر داریم) اولین روزنامه فارسی زبان است که در ایران نشر شده و مدیر آن میرزا صالح از رجال دربار پادشاهی بود که پیشترها مملکت انگلیس بیعت مأموریت رسمی از جانب دولت ایران رفته بوده است. روزنامه مزبور که ظاهراً چند سال هم پیش از تاریخ مذکور در فوق دایر بوده و شاید ابتدای تأسیس آن بعهد فتحعلی شاه مایقند در دو ورق بزرگ ولی فقط در یک طرف کاغذ با چاپ سنگی چاپ میشد و با خط روشنی و نزدیک و چپیده بهم نوشته شده و بالای ورق شیر و خورشید داشت. روزنامه ظاهراً اسم مخصوصی نداشت مثلاً شماره‌ای که قهره فوق از آن نقل شد این عنوان را دارد: « اخبار و وقایع شهر محرم الحرام ۱۲۵۳. در دار الخلافه طهران انطباع یافته ». صورت یک شماره از این جریده (یعنی همین شماره که ما از آن قهره فوق را اقتباس کردیم) در « روزنامه انجمن همایون آسیات » انگلیسی مورخه ۱۸ ذی القعدة ۱۲۵۴ (۲ فوریه ۱۸۳۹ میلادی) تماماً بعنوان « نمونه جریده فارسی » عیناً درج شده است. Journal of the Royal Asiatic Society (volume 5th), 2nd February 1839.

(۲) میرزا عبد الوقاب اصفهانی معتمد الدوله منشی الممالک از سنه ۱۲۲۸ بعد در دربار فتحعلی شاه از وزرا و رجال بزرگ بوده و در موقع عقد عهدنامه انگلیس و ایران سنه ۱۲۲۹ از وکلای ایران بود. مشار الیه شاعر نیز بوده و « نشاط » تخلص داشت و در سنه ۱۲۴۴ وفات کرد.

(۳) روزنامه « وقایع اتفاقیه » در اوایل سلطنت ناصر الدین شاه دایر شد بمدریت حاجی میرزا جبار ناظم المهام و مدیر اداره تذکره و کار پرداز ایران در بغداد پسر حاجی صفر علی خوئی و پدر میرزا جواد خان سعد الدوله و مباشرت برجیس صاحب انگلیسی. شماره اول آن در ربیع الاول سنه ۱۲۶۷ نشر شده و تا ده سال همین اسم منظمآ در هر هفته نشر میشد.



بتوانند، یکدستگاه آروپلان امروزی را از روی یک رودخانه رد کنند.»

[نقل از یکی از جراید طهران، شماره ۷۸، مورخه ۲ ذی الحجه ۱۳۳۳].

«انسان می شود ولی کس نمیتواند بشود و آنکه می شود، جز یک اثری که توسط سامعه اش فکرش را اشغال می نماید چیزی نیست که بر وجود او حاکم شود.»

«اروپا تربیت نشد، مگر از روزی که نویسندگان ما هر پيس‌ها نوشته، و آکتورهای عالم نمایش هابر روی ان پيس ترتيب داده و در صحنه تماشا گذاردند.»

«شعر موسیقی را روح میدهد: و موسیقی شعر را، و شاعر هر دو را، و موزیسین هر سه را.»

[نقل از یکی از جراید طهران، شماره ۸۵، مورخه غره محرم ۱۳۳۴].

اقتباسات فوق با کمال دقت و مطابقت اصل و سواد بعمل آمده و حتی علامات سجاوندی که در یک دسته از فقرات منقوله فراوان و بجا و بیجا استعمال شده عیناً حفظ شده است و همچنین غلطهایی را هم که ناشی از چاپ است بجای خود باقی گذاشتیم که برای خوانندگان مقایسه از هر حیث آسانتر باشد.

مندرجات ستون دست راست نگارش قرن سیزدهم هجری است که بزبان فارسی نوشته شده و اهل لسان آترا باسانی میفهمند. در آنوقت نه تلگراف بود نه پست و نه چراغ برق. اینهارا بعدها خوشبختانه فرنگها بایران آوردند ولی دستی بزبان ما برای اصلاح یا اقلاً جلوگیری از افساد نزدند و آترا بخود ما باز گذاشتند و ستون دست چپ تصرفات ایرانیان را در آن نشان میدهد. مندرجات ستون دست چپ نمونه‌ای از منطق الطیر «لیتراتور» های «بلاغت کارانه» «عصریستم» است که «مخبرین» و «سرمحررین» روزنامه‌های ایران در «سرمقاله» های خود مینویسند در دوره‌ای که «مجلس مبعوثان» دایر شده و «زاماداران» تربیت شده و «متجدد» در کار هستند و «مع التأسف» «قهرمانان» «تجدد ادب» «عرض اندام» و «اثبات وجود» نموده‌اند.

چرسی وبتگی میدانستند که غافل از نظام و ترتیب جاری دنیا پرت و پلائی میرانند و در گوشه عزت و اتزوا و با حالت تهیدی و درویشی و نشئه عوالم خیال سلاطین را از تحتها بریر کشیده، قشونهای معظم را منحل و قانونهای شرعی و عرفی متداوله را در آتش سوخته و جلوی گردش چرخ دنیا را گرفته و سلطنت حقه خالی خود را که پیش از وقت با تمام جزئیات در بوته اندیشه ساخته و پرداخته دارند بمقام عمل گذارده و شیوه دنیا را یکباره دگرگون میسازند.

مقصود نگارنده در اینجا بهیچ وجه ستایش و یا نکوهش «بالشویسم» و «سوسیالیسم» نیست چه اینگونه وقایع عمده و ظهورات عظیمه که در صورت پیشرفت در تاریخ بشر حکم سرفصلهای مهم را دارد و مانند کشفیات علمی و فلسفی یونانیان قدیم و ظهور نصرایت و فتوحات عرب

هفت ذرع و بلندی ستونها بعلت افتادن و شکسته شدن تمامی آنها معلوم نیست و لکن از زیر ستون و سر ستون که اکثرش صورت کوساله و غبره دارد معلوم میشود که ستونها بسیار بلند بوده است با وجود اینکه در صحرای عربستان یک کره و یک پارچه سنگ پیدا نمی شود سی و شش زیر ستون هم در پیش روی همین عمارت روبشمال او پیدا شده است دلالت میکند که آنجا جای سلام بوده است.»

[نقل از روزنامه «وقایع اتفاقیه» شماره ۶۴ مورخه ۲ رجب ۱۲۶۸].

«... و نیز [عباس میرزای نایب السلطنه] توپچیان از انگلیس و فرانسه چون مسترئزنی و غیر او آورد و بنای تعلیم گذاشتند و کوره توپ ریزی و چرخ سوراخ کردن بوضع فرنگ ساخته کردند و قریب صد قبضه توپ صخره کوب از کوره بیرون آمد و آن توپهارا بقراده سوار کردند چنانکه توپ را که نادر شاه بر سر دره خار و ورامین برای جنگ افغان با صد نفر میبرد و با بیست و سی نفر پر کرده و خالی میکردند با پنج و شش نفر توپچی و چهار سر اسب در میدان دشمن بهر طرف که میخواستند میگرددانند و در یک دقیقه هفت بار توپ را پر کرده و خالی مینمودند.»

[نقل از کتاب «مآثر سلطان» تألیف عبد الرزاق یک دنبلی، طبع تبریز، سنه ۱۲۴۱].

## بالشویسم در ایران قدیم (مزدک)

اکنون مدتی است که دنیا نگران اوضاع تازه ایست که باسم «بالشویکی» از ذی الحجه ۱۳۳۵ باینطرف در روسیه جریان دارد و قسمت مهم آن مملکت پهناور را تماشاخانه واقعات نوظهوری نموده که تا این اواخر هم فقط در پاره‌ای کتابها و تألیفات بنوان مزید اطلاع ذکری از آن میرفت و عموماً آنها را نتیجه افکار واهی و خیالات پریشان چند تن اشخاص موهوم پرست، بقول فرنگها «اوتویست»<sup>(۱)</sup> و بقول خودمان خام و

<sup>(۱)</sup> Utopistes

در همان خصوص نوشته موافق است که شکی نماند که روایت هر دو مورخ بطور مستقیم یا بواسطه بیک مأخذ مشترک منتهی میشود. از طرف دیگر تفصیلات روایت فردوسی در بعضی فقرات آن کتاب پهلوی «بهن یشت» و اقوال مورخین دیگری را از قبیل مالالای انطاکیه‌ای<sup>(۱)</sup> و ثوفانس<sup>(۲)</sup> مورخ رومی (بیزانسی) را بیاد می‌آورد که هر دو نفر تفصیلات راجع بزدک را در کتاب خود از روی نوشتجات یک نفر ایرانی که خود شاهد و ناظر واقعات راجع بزدک بوده نوشته‌اند و ایرانی مذکور که قبول دین مسیح نموده و بمملکت روم آمده بوده است موسوم بوده است به تیموثوس<sup>(۳)</sup>.

از مورخین عرب ثمالی<sup>(۴)</sup> (متوفی در حدود سنه ۴۲۹) را باید مخصوصاً نام برد که در بعضی مطالب راجع بزدک<sup>(۵)</sup> معلوم میشود همان مأخذ فردوسی را در دست داشته است. مسعودی<sup>(۶)</sup> (متوفی در سنه ۳۴۶) و ابن اثیر (۵۰۵-۶۲۰) و ابو الفدا (متوفی در سنه ۷۳۲) علاوه بر ماخذ مذکوره ظاهراً مأخذ ثمالی هم راجع بزدک در دست داشته‌اند. و علاوه بر مورخین مذکور حمزه اصفهانی (در اواسط قرن چهارم میزیسته) و ابو ریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰) و ابو علی مسکویه (متوفی در سنه ۴۲۱) و ابن الندیم<sup>(۷)</sup> هم در خصوص مزدک هر کدام کم یا بیش چیزی نوشته‌اند و مخصوصاً شهرستانی (۴۷۹-۵۴۸ یا ۵۴۹) در خصوص اصول مذهب مزدک بتفصیل سخن رانده است.

از مورخین فارسی زبان علاوه بر فردوسی باید نظام الملک (مقتول در سنه ۴۸۵) را نام برد که در باب مزدک و ظهور وی و خاتمه و عواقب کار مزدکیان تفصیلات مشروحی نوشته است که بدبختانه عموماً معلوم نیست از روی چه مأخذی است و پس از آن از جمله مؤلفینی که در این باب چیزی نوشته‌اند ابو المعلا محمد بن عیید است که در همان سنه ۴۸۵ شروع بتألیف کتاب خود موسوم به «بیان الأدیان» نموده است و ابن اسفندیار و حمد الله مستوفی و حافظ ابرو و سید ظهیر الدین مرعشی و امیر دولتشاه بن علاء الدوله و میرخوند و میرزا محسن کشمیری فانی و این آخری که

(۱) مالالا در کتاب خود که بزبان یونانی است وقایع تاریخی راجع بساسانیان را تا سنه ۵۶۵ میلادی یعنی تاسی و پنجین سال سلطنت انوشیروان ثبت نموده است.  
(۲) ثوفانس (Theophanes) (از سنه ۱۳۳ تا ۲۰۲ هجری میزیسته است) تاریخ وقایع وارده در سالهای ۲۸۴ تا ۸۱۳ پس از میلاد مسیح (۱۹۸ هجرت) را نوشته است.  
(۳) (Timotheus) تیموثوس داخل در خدمات دولتی ایران بوده و مورخینی که ذکر او را نموده‌اند صفت بستگیار (Bastagiarios) را بآسم او زیاد کرده‌اند که معنی آن درست معلوم نیست و شاید بمعنی «باجگیر» باشد چنانکه اسپیکل آلمانی هم در کتاب خود موسوم به «وصف الحال ایران قدیم» از قول ایزیدر — Isidor — یونانی ذکر گمرکخانه‌ای را مینماید در نزدیکی قریه صحنه موسوم به بستگیریان — Batsigraban — و میگوید که این کلمه از کلمه «باج» و از یکی از مشتقات مصدر «گرفتن» آمده است. Fr. Spiegel: Eranische Altertumskunde, Leipzig 1871, S. 119 und Bemerkung 2.

(۴) ابی منصور عبد الملک بن محمد بن اسماعیل مؤلف کتاب «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» ضعیف زوتنبرگ (H. Zotenberg) پاریس، ۱۹۰۰ میلادی.  
(۵) مخصوصاً مباحثه بین مزدک و موبدان.  
(۶) هم در «کتاب التیبه والأشراف» و هم در «مروج الذهب».  
(۷) مقصود ابو الفرج محمد ابن اسحق الندیم مؤلف «کتاب الفهرست» است که در سنه ۳۷۷ تألیف شده است.

واستیلای مغول و کشف امریکا و شورش بزرگ فرانسه دارای اثرات بسیار و عواقب گوناگون میتواند بشود خیلی پیچیده تر از آنست که هر کسی بتواند در آن باب آسانی رأی زده و نسنجیده زبان ستایش و تصدیق یا دشنام و درشتی گشوده و با سرعت حکم اظهار عقیده قطعی بنماید. مقصود از نگارش این مقاله تحقیق در نکته ایست تاریخی بسی شایان دقت و التفات چه تقریباً نظیر همین وقایع و اصولی را که امروز باسم «بالثویسم» در روسیه می‌بینیم و در دو مملکت دیگر اروپا هم یعنی مجارستان (از ۲۱ جمادی الآخره تا ه ذی القعدة ۱۳۲۷) و باویر از ممالک آلمان (از ۲۱ جمادی الأولى تا ۱۴ رجب ۱۳۲۷) جلوه‌ای نمود و برفکنده شد تقریباً در هزار و چهار صد سال پیش در ایران خودمان در بجزوه استبداد ساسانیان یک ربع قرنی حکمروان می‌بینیم چنانکه میتوان گفت که تا آن اندازه که تاریخ بمانشان میدهد اولین جلوه و ظهور طریقه سوسیالیستی در ایران بوده و اولین شخص سوسیالیست مشهور دنیا که عقاید و خیالات خود را از قوه فکر بعمل هم رساند مزدک ایرانی است که شرح تاریخ او منظور این مقاله است.

و قبل از شروع بمطلب باید دانست که در طی این مقاله هر وقت ذکر کتابی می‌رود مقصود طبع اروپائی آنست و الا مخصوصاً قید میشود.

### مأخذ تاریخی در باره مزدک

قبل از شروع بمطلب باید دانست که مأخذ تاریخی اصلی در خصوص مزدک بسیار محدود است و تمام اسنادی که امروز در دست است ظاهراً از دو سه منبع بیشتر مشتق نشده است: یکی شرحی است که عبد الله ابن المقفع در حدود نیمه قرن دوم هجرت نوشته و بعدها مورخین دیگر از روی آن استنساخ کرده‌اند و مفصل‌ترین صورتی که از آن در دست است پس از میان رفتن کتاب خود ابن مقفع موسوم به «سیر ملوک العجم» که ترجمه کتاب پهلوی «خدای نامه» بوده است در کتاب «نظم الجواهر» ابن بطریق<sup>(۱)</sup> است (۲۶۳-۳۲۸). ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۰ یا ۲۷۱) در «کتاب المعارف» و طبری (۲۲۴-۳۱۰) و مطهر مقدسی<sup>(۲)</sup> هم معلوم میشود همین مأخذ را در دست داشته‌اند. مأخذ دوم مأخذ مجهولی است که در جای دیگری از کتاب طبری<sup>(۳)</sup> بکار آمده و ابو حنیفه احمد بن داود دینوری (متوفی در سنه ۲۸۲) در «الأخبار الطوال» و یعقوبی<sup>(۴)</sup> (در سنه ۲۷۸ میزیسته) هم ظاهراً همین مأخذ را در دست داشته‌اند.

شرحی را که فردوسی در خصوص مزدک نوشته در آن قسمتی که راجع است بمذهب و اصول دین مزدک چنان با تفصیلاتی که ابن مقفع

(۱) سعید بن بطریق معروف به «افیشیوس» — Eutychius — کتاب او را لویس شیخو از آباء یسوعی باسم «کتاب التاريخ المجموع علی التحقيق والتصديق» در سنه ۱۹۰۵ میلادی در بیروت طبع رسانده است.  
(۲) مطهر بن طاهر المقدسی مؤلف «کتاب البدو والتاريخ» که در سنه ۳۵۵ تألیف شده است و از سنه ۱۹۰۱-۱۹۰۳ میلادی کلمان هوار — Clément — Huart — ۳ جلد از آنرا با ترجمه فرانسوی در پاریس بچاپ رسانده است.  
(۳) در موقع ذکر سلطنت قباد، جلد ۲ از سلسله اول، صحنه ۸۶۶ و ۸۸۷.  
(۴) احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح. هونتسما — Hontsma — کتاب تاریخ او را در ۲ جلد در لیدن در سنه ۱۸۸۳ میلادی طبع رسانده است.



## تاریخ مختصر مزدک

مزدک (با فتح میم وزای ساکن) اسم شخصی بوده که در اوایل عهد قباد ساسانی (۴۸۸ - ۵۳۱ میلادی<sup>(۱)</sup>) پدر خسرو انوشیروان مذهب آورد که اصول آن با اصول سوسیالیسم از خیلی جهات شباهت تام داشت و بنای آن بر اشتراک مال و عیال بوده است. مزدک در مدت اندک پیرو بسیار پیدا نمود و حتی خود قباد هم تابع کیش او گردید ولی چندی بعد قباد از تحت سلطنت مخلوع گشته و برادر وی جاماسب بجای وی نشست (۴۹۶ - ۴۹۸ میلادی<sup>(۲)</sup>). قباد دوباره با کمک پادشاه هیاطله<sup>(۳)</sup> ویا مردانگی و اقدامات زرمهر از بزرگان مملکت سلطنت رسید ولی پسر وی خسرو (انوشیروان) همان در دوره ولیمهدی خود (در اواخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹ میلادی) مزدک و مزدکیان را عرصه هلاک و دمار ساخت و آن دین و مذهب را برانداخت ولی باز مدتها کسانی که در خفا معتقد بدان مذهب بودند در پی خیالات خود بوده و با سبهای مختلف مکرر اسباب آشوب فراهم آوردند و بارها برای خلفای عباسی اسباب زحمت شده و جنگها کردند تا بالاخره در عهد المتصم بالله (۲۱۸ - ۲۲۷) شکست خورده و اگر چه باز تا حدود سنه ۳۰۰ گاه بگاه سری میجانبانیدند ولی در واقع دیگر کارشان ساخته و بقول معروف کلکشان کنده شده بود.

این بود بطور مختصر تاریخ مزدک چنانکه رویهمرفته از کتب تاریخی که در دست است استنباط میشود و مقصود ما در ذیل وارد شدن در جزئیات است که بوسیله قراین و مقایسه و استدلال سعی کنیم شاید بتوانیم بعضی حقایق و مطالب راجع بموضوع خود را روشن نماییم.

### تفصیلات و توضیحات

اولاً در خصوص اسم مزدک که عموماً هموطنان بخلط با ضم میم تلفظ میکنند<sup>(۴)</sup> باید دانست که قطعاً مزدک با فتح میم صحیح است چونکه ضبط این کلمه در کتب پهلوی<sup>(۵)</sup> طوری شده که فقط امکان قرائت با فتح و کسره میم ممکن است و با ضمه محال است و از آنجائی که ظاهراً کلمه مزدک از مشتقات «مزد» است که در زبان آوستائی یعنی خدا است و آهورا مزدا که بعدها اوزمزد و هرمز شده هم از ترکیبات همان کلمه است بیقین است که تلفظ صحیح کلمه مزدک همان با فتح میم است.

اسم پدر مزدک را مورخین عرب مختلف نوشته اند چنانکه مثلاً ابو ریحان بیرونی «همدادان» (بامدادان) و مسکویه «قامارد» و دینوری «مازیار» مینویسند ولی ظاهراً این اختلافات ناشی از استساخت نسخ مختلف است و الا اسم پدر مزدک چنانکه از ترجمه پهلوی آوستا برمیاید «بامداد» بوده

در قرن یازدهم میزیسته است در «دبستان المذاهب» در خصوص بقایای پیروان مزدک تفصیلات و اسامی چندی ذکر مینماید که معلوم نیست مأخذ صحیحی دارد یا نه و بهر حیث تازگی دارد. در «کتاب الأغانی» تألیف ابو الفرج اصفهانی (۲۸۴-۳۵۶) و در کتاب موسوم به «تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام» هم ذکری از مزدک رفته است<sup>(۱)</sup>.

بالآخره مورخ سریانی یشوع استیلیت<sup>(۲)</sup> را باید نامید که خود معاصر مزدک بوده و در سنه ۱۰۵ میلادی در حیات بوده است و هم چنین مورخ یونانی پروکوپوس<sup>(۳)</sup> از اهل قیصریه (در فلسطین) که در سنه ۵۶۲ میلادی در عهد انوشیروان میزیسته است و این هر دو مورخ هم در باره مزدک شرحی نوشته اند.

علاوه بر اینها در ترجمه قدیم آوستا<sup>(۴)</sup> هم ذکری از مزدک شده است و در کتاب مجعول «دساتیر» هم تفصیل در خصوص مزدک (در فقرة ۴۷ از نامه ساسان پنجم) وجود دارد ولی چون این کتاب اخیر مجعول و بی اعتبار است نگارنده متعرض مندرجات آن نشد.

مطلب دیگر این است که نویسندگانی که نام آنها مذکور گردید عموماً بطور قدح و طعن و لعن از مزدک سخن میرانند و جهت آن هم مخصوصاً علاوه بر مخالفت شدید آن مذهب با شعائر اسلام این است که زردشتیان که مزدک را مرتد و اهل بدعت میدانستند معلوم است بجه نحو از او سخن میرانده اند و اصول و رفتار و کردار او را در تحت چه رنگهای زشت و ناپسندی جلوه میداده اند و سند مورخین بعد هم عموماً همینگونه گفتار ویا نوشتجات بوده است. و علاوه بر آن بدعتهای تازه ای را هم که یا حقیقه مزدک آورده بوده و یا بوی نسبت داده اند در نزد عامه مورخین واضح است که اسباب دهشت عظیم میشد و تنها کسی که از نویسندگان متقدمین با احترام از مزدک سخن رانده فردوسی است که ویرا «با دانش و رأی و کام» و «گرانمایه» گفته و بگفتار و عقاید وی رنگ و بوی مطبوع و مقبولی داده که چنان میرساند که محرک مزدک در وضع مذهب جدید شفقت بخلاق الله و دلسوزی حقیقی بحال فقرا و تهی دستان و تفر از نفاق و مخالفت و کینه توزی و غیره بوده است<sup>(۵)</sup>. اکنون پردازیم بشرح تاریخ مزدک و نگارنده در بعضی از مطالب این مقاله فصل عالمانه ای را در نظر گرفته ام که استاد تولد که مستشرق مشهور آلمانی در خصوص مزدک در ملحقات کتاب «تاریخ ایرانیان و اعراب در دوره ساسانیان»<sup>(۶)</sup> نوشته است.

(۱) این کتاب بجای نرسیده و سقر در «منتخبات نظمی و نثری فارسی» در جلد ۱، صفحه ۱۳۶-۱۳۷ ذکر آنرا نموده و میگوید این کتاب را نسبت میدهند بمرتضی نامی (غیر از شریف مرتضی) که در سنه ۴۳۶ وفات نموده است. نگارنده خود کتاب را ندیده است. Ch. Schefer: Chrestomathie Persane — Paris 1883.  
(۲) Josue Stylites (۳) Procopius (۴) و ندیداد، فرگرد ۴.  
(۵) مؤلف «دبستان المذاهب» هم از نویسندگان متأخرین با احترام از مزدک و مزدکیان سخن میراند و میگوید «بسا سخن باشد که دشمن از خاصیت بر آنها ببندد.» طبع میعی، سنه ۱۲۹۲، صفحه ۱۰۵.

(۶) Th. Nöldeke: Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden (aus der arabischen Chronik des Tabari). Leyden 1879. S. 455-467.

(۱) از سال ایرانی که در ۲۲ تومز ۴۸۸ میلادی شروع میشده تا ۱۳ ایلول ۵۳۱.  
(۲) از سال ایرانی که در ۲۰ تومز ۴۹۶ میلادی شروع میشده تا سال که در ۲۰ تومز ۴۹۸ میلادی شروع میشده است.  
(۳) هیاطله یا هیتالیان طایفه ای بودند از جنس مغول که در زمان ساسانیان بلغ و خوه و آن نواحی را گرفته و از سنه ۴۲۰ میلادی بنای حمله بایران را گذاشتند. بعدها کم کم با ملل مجاور خود مخلوط شده و ملت خواریزم را تشکیل دادند.  
(۴) و حتی «مجمع الفرس» رسماً در کلمه «مزدک» مینویسد «مزدک بضم میم و سکون زای فارسی... الخ»<sup>(۱)</sup>  
(۵) ترجمه پهلوی و ندیداد (از نسکهای بیست و یک گانه آوستا) فرگرد چهارم.

عجم (جبال) بین آذربایجان و ارمنستان و بلاد دیلم و همدان و دینور پراکنده هستند و هم بین اصفهان و بلاد اهواز. اینها در اصل زردشتی (مجوس) هستند که در مذهبشان بدعت گذاشته شده و از جمله طوایف معروف به «لقطه»<sup>(۱)</sup> هستند و پیشوای آنها «مزدک قدیم» است که آنها را دعوت کرد بچشیدن لذت و بهوی و هوس رانی و بخوردن و نوشیدن و مواسات و اختلاط و ترک استبداد و حکمرانی بعضی بر بعضی دیگر. و بین آنها اهل و عیال بطور مشارکت است و عیال و حرم خود را از یکدیگر دریغ ندارند و با اینهمه مردمان نیکخواه و برضد قتل نفوس و اذیت و آزار هستند و هر مهمانوازی شیوه‌ای دارند که در هیچ مذهب دیگری نیست و قتی که کسی را میهمان میکنند هیچ چیز از او مضایقه نمیکنند و «مزدک اخیر» هم همین مذهب و کیش را دارد. وی در زمان قباد پسر فیروز ظهور نمود و انوشیروان او و اصحاب او را بکشت و این مسئله معروف و مشهور است و بلخی<sup>(۲)</sup> در کتاب «عیون المسائل و الجوابات» اخبار راجع بحرمیه و رفتار و کردار آنها را در شرب و لذات و عباداتشان نوشته و حاجت بذکر آنچه پیشینان ما نوشته‌اند در اینجا نیست.

و از این رو هم معلوم میشود که پیش از مزدک پسر بامداد شخص دیگری پیشرو او بوده است و هم بر همین معنی دلالت کند نوشته مورخ سریانی یسوع استیلیت سابق الذکر که معاصر با مزدک و قباد بوده وی در موقع صحبت از خشونت اخلاق قباد و تهدیدات وی در طلب خراج از امپراطور روم آنستاز اول<sup>(۳)</sup> (از ۴۹۱ تا ۵۱۸ پس از میلاد) که تازه جانشین زنون<sup>(۴)</sup> (۴۷۴-۴۹۱) شده بود مینویسد: «آنستازی» که باخلاق زشت او (قباد) مسبوق بود و بعلاوه میدانست که او ارتداد پلید مجوسی زردشتها را که امر باشتراک زنان مینمود و مطابق آن هر کسی میتواند با هر زنی که خوشش میآید نزدیک بشود از نو قائم نموده بود. . . . . جواب تحقیر آمیز بوی فرستاد. و از آنجائی که در این فقره کلمه زردشت بصورت جمعی ذکر شده معلوم میشود که مقصود مورخ علاوه بر زردشت معروف زردشت پسر خُرکان پیشرو مزدک هم بوده است.

### تاریخ و کیفیت ظهور مزدک

تاریخ ظهور مزدک بتحقیق معلوم نیست همینقدر است که بطور یقین مذهب وی در همان ابتدای سلطنت قباد خیلی شیوع پیدا نموده بوده است

(البسّم الحرة) و یا بمناسبت آنکه مسلمانها آنها را «خران» - هیر - میگفته‌اند (کتاب المواقف تألیف عضد الدین الایجی). شهرستانی هم در ذکر «غالبه» مینویسد که اینها در هر مملکتی اسمی دارند چنانکه در اصفهان آنها را خرمیه و کودیه مینامند و در ری مزدکیه و سباده و در آذربایجان ذکویه و در بعضی جاها مُحتره و در آن طرف جیحون مُیّسه.

(۱) در نسخه‌های دیگر «اللفطه» و «اللقطه» و «اللقطه» مذکور است. (۲) مقصود از البلخی باغلب احتمال ابو زید احمد بن سهل البلخی (متوفی در سنه ۳۲۲) است ولی از کتاب مذکور یعنی «عیون المسائل و الجوابات» امروز اثری نمانده است.

Anastasios Dikoros (۳)

Zeno I-sauricus (۴)

است که در پهلوی «بامدات» نوشته میشده و بعدها «بامداد» شده است و اگر بعضی از مورخین از قبیل حمزه اصفهانی «بامدادان» با الف و نون نوشته‌اند ناشی از اشتباه است و این اشتباه از آنجا میآید که در ترجمه پهلوی «مزدک بامدادان» نوشته شده و الف و نون بامدادان در اینجا الف و نون ابوت<sup>(۱)</sup> است که در فارسی بوده و نباید با الف و نون جمعی اشتباه شود و در نوشتجات پهلوی مثال برای این الف و نون زیاد است مثلاً خسرو قبادان یعنی خسرو پسر قباد و اردشیر بابکان یعنی اردشیر پسر بابک و غیره. در محل تولد مزدک هم اختلاف هست چنانکه دینوری ویرا از اصطخر مینویسد و ابو ریحان بیرونی از نسا<sup>(۲)</sup> و مؤلف «تبصرة العوام» از تبریز. در طبری که بمناسبت تقدّم قولش را ممکن بود سند قرار داد بدیجخانه شهری که مزدک را بدان نسبت داده چنان در نسخه‌ها مغشوش است که فهم آن تا بحال ممکن نشده است. مشار الیه مزدک را مینویسد «مَنْ أَهْلِ مَذْرِبِهِ» (یا مدریه مطابق نسخه دیگر).

بالآخره مسئله دیگر که قابل ملاحظه است این است که اصلاً از بعضی قراین بنظر میرسد که خود مزدک ادعای پیغمبری نکرده بلکه او خود پیرو وداعی شخصی بود که در همان زمان وی یا مقارن آن اوقات ظهور نموده و میخواست اصلاحاتی در دین زردشت بعمل آورد ولی بعدها معلوم میشود خود مزدک جلو افتاد و مرید مُراد را تحت الشعاع گذارد و پیروان مذهب تازه هم مزدکی نامیده شدند و شبیه این واقعه در تاریخ دیده میشود و حتی در زمانهای اخیر هم بعضی مثالها از جلو افتادن بعضی از پیروان مذهبی از خود مؤسس مذهب دیده شده است. خلاصه دلیل بر اینکه مزدک در اول امر داعی پیرو شخص دیگری بوده قول طبری است که مینویسد: «چون خسرو (انوشیروان) بسلطنت رسید دین شخص منافق از اهل فساراک موسوم بود به «زردشت» پسر «خُرکان» برانداخت و این دین بدعتی بود که این شخص در دین مجوس گذارده بود و مردم هم در این راه پیروی او را نمودند و کار او بالا گرفت و از جمله کسانی که مردم را باین دین میخواندند شخصی بود از اهل مدریه<sup>(۳)</sup> موسوم به «مزدق» پسر «بامداد»<sup>(۴)</sup>.

بعلاوه از «کتاب الفهرست» هم قریب همین مدعا استنباط میشود چنانکه در آن کتاب مذکور است: «خُرّمیه دو نوع هستند خرمیه‌های اولی که موسوم هستند بحمره<sup>(۳)</sup> و در حوالی عراق

(۱) An patronymique. رجوع شود بکتاب «تبتعات ایران» (فرانسوی)

تألیف دارمستر، صفحه ۲۶۶. James Darmesteter: Etudes iraniennes - Paris 1883.

(۲) نسا شهری است در خراسان در دو منزل سَرَخَس و پنج منزل مرو و یک منزل ایورد و شش یا هفت منزل نیشابور (معجم البلدان). یعقوبی در «کتاب البلدان» (صفحه ۶۷۷) مکتوب از طوس تا نسا که جزو ولایت نیشابور است دو منزل است. در فارس و کرمان و همدان هم شهری باین اسم بوده است و در ولایت کرمان شهر نسا از بلوکات بم بوده است (معجم البلدان).

(۳) تاریخ طبری، سلسله اول، صفحه ۸۹۳ (طبع لیدن).

(۴) در خصوص این وجه تسمیه که بعدها باین طایفه داده شده است دو احتمال ذکر شده است یکی آنکه بمناسبت رنگ لباسشان که در ایام بابک خرمی سرخ بوده



چونکه چنانکه گذشت آناستاز امپراطور روم در همان ابتدای سلطنت خود (۴۹۱ میلادی) که دو سه سالی فقط پس از جلوس قباد بتخت سلطنت است گرویدن قباد را بیدعتهای تازه شنیده بوده است و از اینرو میتوان گفت که ظهور مذهب مزدک بهر حث در اواخر قرن پنجم میلادی بوده است.

کیفیت ظهور مزدک را هم مورخین مختلف نوشته اند. یکی شرحی است که فردوسی مینویسد و مورخین قبل از وی که کتب آنها در دست است از کیفیت ظهور اصلاً حرفی نمی زنند. فردوسی در موقع سلطنت قباد مینویسد:

بیامد یکی مرد مزدک بنام سخنگوی و با دانش و رای و کام  
گرا تاپیه مردی و دانش فروش قباد دلاور بد و داده گوش  
بزد شه نشاء دستور گشت نگهبان آن گنج و گنجور گشت

در همان اوقات در ایران خشکسالی شده و قحطی روی داد. مزدک پیش پادشاه آمد و گفت اجازت باشد پرشی کنم جواب دهی و:

بدو گفت کانکس که مارش گزید همی از تنش جان بخواد پرید  
یکی دیگری را بود پادزهر گزیده نیابد ز تریاک بهر  
سزای چنین مرد گوئی که چیست

قباد جواب میدهد که چنین شخصی که پادزهر بهار گزیده نمیدهد خونی است و او را باید کشت. پس از آن مزدک با زلب پریش گشوده:

چنین گفت کای نامور شهر یار کسیرا که بندی بیند استوار  
خورش باز گیرند از او تا بمرّد بیسچارگی جان شیرین سپرد  
مکافات آن کس که نان داشت اوی مران بستره خوار بگذاشت اوی  
چه باشد بگوید مگر پادشاه که این مرد دانا بُد و پارسا

قباد جواب داد که چنین شخص هم خونی است و مستحق مرگ. مزدک که چنین شنید بقحطی زدگان که در دم بارگه جمع شده بودند گفت بروید و آسوده خاطر انبارهای گندم را هر یکا هست چه شاهی و چه غیر شاهی همه را ببرد. همینکه قباد از این مسئله خبر دار شد با مزدک بنای عتاب و خطاب گذاشت ولی مزدک جواب داد که من از روی پاسخ و رای خود پادشاه عمل نمودم و گفت:

اگر دادگر باشی ای شهریار در انبار گندم نیاید بکار  
شکم گرسنه چند مردم بمرّد که انبار آسوده جانش ببرد

سپس مردم دور او جمع شده و کادش بالا گرفت و «بر او انجمن شد فراوان سپاه» و همی

چونکه چنانکه گذشت آناستاز امپراطور روم در همان ابتدای سلطنت خود (۴۹۱ میلادی) که دو سه سالی فقط پس از جلوس قباد بتخت سلطنت است گرویدن قباد را بیدعتهای تازه شنیده بوده است و از اینرو میتوان گفت که ظهور مذهب مزدک بهر حث در اواخر قرن پنجم میلادی بوده است.

کیفیت ظهور مزدک را هم مورخین مختلف نوشته اند. یکی شرحی است که فردوسی مینویسد و مورخین قبل از وی که کتب آنها در دست است از کیفیت ظهور اصلاً حرفی نمی زنند. فردوسی در موقع سلطنت قباد مینویسد:

بیامد یکی مرد مزدک بنام سخنگوی و با دانش و رای و کام  
گرا تاپیه مردی و دانش فروش قباد دلاور بد و داده گوش  
بزد شه نشاء دستور گشت نگهبان آن گنج و گنجور گشت

در همان اوقات در ایران خشکسالی شده و قحطی روی داد. مزدک پیش پادشاه آمد و گفت اجازت باشد پرشی کنم جواب دهی و:

بدو گفت کانکس که مارش گزید همی از تنش جان بخواد پرید  
یکی دیگری را بود پادزهر گزیده نیابد ز تریاک بهر  
سزای چنین مرد گوئی که چیست

قباد جواب میدهد که چنین شخصی که پادزهر بهار گزیده نمیدهد خونی است و او را باید کشت. پس از آن مزدک با زلب پریش گشوده:

چنین گفت کای نامور شهر یار کسیرا که بندی بیند استوار  
خورش باز گیرند از او تا بمرّد بیسچارگی جان شیرین سپرد  
مکافات آن کس که نان داشت اوی مران بستره خوار بگذاشت اوی  
چه باشد بگوید مگر پادشاه که این مرد دانا بُد و پارسا

قباد جواب داد که چنین شخص هم خونی است و مستحق مرگ. مزدک که چنین شنید بقحطی زدگان که در دم بارگه جمع شده بودند گفت بروید و آسوده خاطر انبارهای گندم را هر یکا هست چه شاهی و چه غیر شاهی همه را ببرد. همینکه قباد از این مسئله خبر دار شد با مزدک بنای عتاب و خطاب گذاشت ولی مزدک جواب داد که من از روی پاسخ و رای خود پادشاه عمل نمودم و گفت:

اگر دادگر باشی ای شهریار در انبار گندم نیاید بکار  
شکم گرسنه چند مردم بمرّد که انبار آسوده جانش ببرد

سپس مردم دور او جمع شده و کادش بالا گرفت و «بر او انجمن شد فراوان سپاه» و همی

قباد جواب میدهد که چنین شخصی که پادزهر بهار گزیده نمیدهد خونی است و او را باید کشت. پس از آن مزدک با زلب پریش گشوده:

چنین گفت کای نامور شهر یار کسیرا که بندی بیند استوار  
خورش باز گیرند از او تا بمرّد بیسچارگی جان شیرین سپرد  
مکافات آن کس که نان داشت اوی مران بستره خوار بگذاشت اوی  
چه باشد بگوید مگر پادشاه که این مرد دانا بُد و پارسا

قباد جواب داد که چنین شخص هم خونی است و مستحق مرگ. مزدک که چنین شنید بقحطی زدگان که در دم بارگه جمع شده بودند گفت بروید و آسوده خاطر انبارهای گندم را هر یکا هست چه شاهی و چه غیر شاهی همه را ببرد. همینکه قباد از این مسئله خبر دار شد با مزدک بنای عتاب و خطاب گذاشت ولی مزدک جواب داد که من از روی پاسخ و رای خود پادشاه عمل نمودم و گفت:

اگر دادگر باشی ای شهریار در انبار گندم نیاید بکار  
شکم گرسنه چند مردم بمرّد که انبار آسوده جانش ببرد

سپس مردم دور او جمع شده و کادش بالا گرفت و «بر او انجمن شد فراوان سپاه» و همی

قباد جواب میدهد که چنین شخصی که پادزهر بهار گزیده نمیدهد خونی است و او را باید کشت. پس از آن مزدک با زلب پریش گشوده:

چنین گفت کای نامور شهر یار کسیرا که بندی بیند استوار  
خورش باز گیرند از او تا بمرّد بیسچارگی جان شیرین سپرد  
مکافات آن کس که نان داشت اوی مران بستره خوار بگذاشت اوی  
چه باشد بگوید مگر پادشاه که این مرد دانا بُد و پارسا

قباد جواب داد که چنین شخص هم خونی است و مستحق مرگ. مزدک که چنین شنید بقحطی زدگان که در دم بارگه جمع شده بودند گفت بروید و آسوده خاطر انبارهای گندم را هر یکا هست چه شاهی و چه غیر شاهی همه را ببرد. همینکه قباد از این مسئله خبر دار شد با مزدک بنای عتاب و خطاب گذاشت ولی مزدک جواب داد که من از روی پاسخ و رای خود پادشاه عمل نمودم و گفت:

اگر دادگر باشی ای شهریار در انبار گندم نیاید بکار  
شکم گرسنه چند مردم بمرّد که انبار آسوده جانش ببرد

سپس مردم دور او جمع شده و کادش بالا گرفت و «بر او انجمن شد فراوان سپاه» و همی

قباد جواب میدهد که چنین شخصی که پادزهر بهار گزیده نمیدهد خونی است و او را باید کشت. پس از آن مزدک با زلب پریش گشوده:

چنین گفت کای نامور شهر یار کسیرا که بندی بیند استوار  
خورش باز گیرند از او تا بمرّد بیسچارگی جان شیرین سپرد  
مکافات آن کس که نان داشت اوی مران بستره خوار بگذاشت اوی  
چه باشد بگوید مگر پادشاه که این مرد دانا بُد و پارسا

قباد جواب داد که چنین شخص هم خونی است و مستحق مرگ. مزدک که چنین شنید بقحطی زدگان که در دم بارگه جمع شده بودند گفت بروید و آسوده خاطر انبارهای گندم را هر یکا هست چه شاهی و چه غیر شاهی همه را ببرد. همینکه قباد از این مسئله خبر دار شد با مزدک بنای عتاب و خطاب گذاشت ولی مزدک جواب داد که من از روی پاسخ و رای خود پادشاه عمل نمودم و گفت:

اگر دادگر باشی ای شهریار در انبار گندم نیاید بکار  
شکم گرسنه چند مردم بمرّد که انبار آسوده جانش ببرد

سپس مردم دور او جمع شده و کادش بالا گرفت و «بر او انجمن شد فراوان سپاه» و همی

قباد جواب میدهد که چنین شخصی که پادزهر بهار گزیده نمیدهد خونی است و او را باید کشت. پس از آن مزدک با زلب پریش گشوده:

چنین گفت کای نامور شهر یار کسیرا که بندی بیند استوار  
خورش باز گیرند از او تا بمرّد بیسچارگی جان شیرین سپرد  
مکافات آن کس که نان داشت اوی مران بستره خوار بگذاشت اوی  
چه باشد بگوید مگر پادشاه که این مرد دانا بُد و پارسا

قباد جواب داد که چنین شخص هم خونی است و مستحق مرگ. مزدک که چنین شنید بقحطی زدگان که در دم بارگه جمع شده بودند گفت بروید و آسوده خاطر انبارهای گندم را هر یکا هست چه شاهی و چه غیر شاهی همه را ببرد. همینکه قباد از این مسئله خبر دار شد با مزدک بنای عتاب و خطاب گذاشت ولی مزدک جواب داد که من از روی پاسخ و رای خود پادشاه عمل نمودم و گفت:

اگر دادگر باشی ای شهریار در انبار گندم نیاید بکار  
شکم گرسنه چند مردم بمرّد که انبار آسوده جانش ببرد

سپس مردم دور او جمع شده و کادش بالا گرفت و «بر او انجمن شد فراوان سپاه» و همی

### گرویدن قباد بمزدک

سبب حقیقی گرویدن قباد را بمزدک نویسندگان مختلف نوشته اند آنچه که امروز عقیده بعضی از متبعین نقاد فرنگی میباشد این است که مقصود و منظور قباد از قبول مذهب مزدک ضعیف نمودن طبقه روحانیین و اعیان بود که در آن اوقات قدرتشان خیلی زیاد شده بود. در حوالی سنه ۴۹۰ میلادی از عظمت و قدرت ساسانیان کاسته بود. فیروز پدر قباد در سال ۴۸۴ میلادی در جنگ با هیاطله کشته شده بود (۲) و این قوم خاک ایران را استیلا نموده و ایران را مجبور بقبول صلح تنگی کرده بودند. بلاش برادر فیروز که اندکی پس از کشته شدن وی بتخت نشست نتوانست با روحانیان که با اعیان و بزرگان همدست بودند راه برود و چون خزانه هم خالی بود و نمکن نبود که سپاهیان را با خود همراه کند روحانیان و بزرگان وی را از تحت زیر آورده و کور کرده و پسر فیروز قباد را (۴۸۸ یا ۴۸۹ میلادی) بتخت نشاندند (۳) قباد درین موقع خیلی جوان بود چنانکه فردوسی گوید: جوان بود

(۱) بیرونی هم مزدک را «موبدان موبد ای قاضی القضاة» مینویسد.

(۲) نولدکه اسم پادشاه هیاطله را در موقع این جنگ «آخشتوار» (achānawār) مینویسد و میگوید فردوسی و دیگر مورخین ایرانی که «خوشنوار» و «خشتواز» نوشته اند تصحیف است و اصل کلمه ظاهراً چنین نبوده است (تاریخ ایرانیان و اعراب در دوره ساسانیان - صفحه ۱۲۴).

(۳) ابو حنیفه دینوری مینویسد که بعد از فیروز پسرش بلاش ۴ سال سلطنت کرد و درگذشت و سوخرا قباد را بتخت نشاند (الأخبار العتوال، صفحه ۶۲).

سالش سه‌پنج و یکی زشاهی و راهبره بود اندکی<sup>(۱)</sup> و این جهت «همی راند کار جهان سوفرای قباد اندر ایوان بُدی کدخدای . سوفرای (یا سوفرا) که مورخین عرب از قبیل طبری و غیره سوخرا ضبط کرده‌اند معلوم میشود از خانواده معروف قارن‌ها بوده که در دوره ساسانیان دارای قدرت و قوت کامل بوده‌اند<sup>(۲)</sup>. این صغر سن پادشاه و صلح نامساعد و سنگینی که ایران با هیاطله بسته بود باعث اغتشاش و هرج و مرج در مملکت شده بود و طبقه روحانیان و بزرگان بیش از پیش دستشان باز و توانا شده بودند و از آنجائی که توانائی نی غنان عموماً موجب بیدادگری و ظلم و ستم میشود ظاهراً جور و بی‌رویه‌گی روحانیان و بزرگان زیاد شده بود و قباد هم که کم‌کم بسن رشد و تمیز رسیده و میدانست که اگر در صد اقدامی برخلاف سوفرا<sup>(۳)</sup> وزیر توانا و همه‌کاره خود برآید ممکن است مانند عموی خود بلاش از دیدگان محروم گردد مترصد ترتیبی بود که از قوت و قدرت روحانیان و بزرگان بکاهد و ظهور مزدک را که آنرا هم نتیجه همان بیدادگری روحانیان و بزرگان و توانگران باید دید نعمت مطلوب دانسته و سلسله جنبان این خیالات جدید گردید که بطور مستقیم با اغنیا و خاندانهای پایه‌دار و کهن و روحانیان حکم طرفیت و دشمنی داشت .

### اصول مذهب مزدک

حالا بگذریم باصل مطلب و پردازیم باصول مذهب مزدک . اولاً باید دانست که فردوسی و این بطریق در این خصوص آنچه نوشته‌اند موافقت تام دارد و معلوم میشود از روی یک مأخذ نوشته‌اند و اشعار فردوسی در این باب از این قرار است :

(۱) سلطنت قباد بطور تحقیق ۴۳ سال و ۲ ماه بوده است (رجوع شود بکتاب تولد که مذکور در فوق صفحه ۴۲۷-۴۲۸) و از اینقرار قباد بایستی تقریباً بسن ۶۰ سالگی در گذشته باشد ولی فردوسی پس از آنکه خود میگوید که قباد بشانزده سالگی (سه‌پنج و یکی) بسلطنت رسید و «ز شاهش چون سال بگذشت چل غم روز مرگ اندر آمد بدل» وصیت نامه نوشت و خسرو نو شیروان را ولیعهد نمود مینویسد «بهشتاد شد سالیان قباد بند روز پیری هم از مرگ شاد» و این بنظر صحیح نمی‌آید . دینوری هم میگوید که وقتی که قباد بسلطنت رسید ۱۵ ساله بود (الأخبار الطوال صفحه ۶۶).

(۲) دینوری اسم این شخص را «شوخر» مینویسد و میگوید چون فیروز میخواست بجنگ برود «خلف علی ملکه رجلاً من عظامه و زرائه یسمی شوخر و تدعی مرتبه قارن» (الأخبار الطوال ص ۶۱).

(۳) تولد که در خصوص سوفرای مینویسد: در خصوص این اسم و صاحب این اسم در تاریکی هستیم . ضبط عربی این کلمه بصورت سوخرا از حیث صوت تقریباً یقینی است . فردوسی و نویسندگان دیگر ایرانی سوفرا و سوفرای نوشته‌اند . ممکن است این از قرائت غلط حروف پهلوی ناشی شده باشد که حرف خارا فا خوانده باشند و اصلاً در کتابت این کلمه عربی هم ممکن است اشتباه روی داده باشد . . . سوخرا (یا هر طور دیگر که باید خوانده شود) اصلاً بنظر می‌آید اسم خانواده باشد نه اسم شخص و این طور معلوم میشود که از خانواده مهم و توانائی قارن‌ها باشد . و شاید هم که سوخرا و یا سوفرا و زرمهر نامی که میگویند پس روی است در واقع یک شخص واحد باشند . شیراز مسقط الرأس این خانواده بوده است . (تولد که صفحه ۱۲۰-۱۲۱).

بیبچاند از راستی پنج چیز  
که دانا بر این پنج نفوذ نیز  
کجا رشک و خشم است و کین و نیاز  
بینم که کرد بر او چیره آژ  
تو گر چیره باشی بر این پنج دیو  
بدید آیدت راه کیهان خدیو  
از این پنج مارا زن و خواسته<sup>(۱)</sup> است  
که دین بهی در جهان کاسته است<sup>(۲)</sup>  
زن و خواسته باید اندر میان  
جو دین بهی را نخواستی زبان  
بدین دو بود رشک و آژ و نیاز  
که با خشم و کین اندر آید پراز  
همی دیو پیچد سر بگردان  
بباید نهاد این دو اندر میان

### و نیز گوید

همی گفت هر کس تو انگر بود  
تهدست با او برابر بود  
نیاید که باشد کسی بر فرود  
توانگر بود تار و درویش بود  
جهان راست باید که باشد بجز  
فزون توانگر حرامست نیز  
زن و خانه و چیز بخشیدن است  
تهدست کس با توانگریکی است  
من این را کنم راست تا دین پاک  
شود ویژه پیدا بلند از مفاک

این بطریق در خصوص اصول مذهب مزدک شرحی مینویسد که ترجمه آن از اینقرار است :

«خدا ارزاق را در روی زمین آفرید که مردم آنها را میان خود بطور برابری قسمت کنند و کسی از کس دیگر بیشتر نداشته باشد ولی مردم بین خود ظلم میکنند و هر کسی نفس خودش را ببردش ترجیح میدهد . ما میخواهیم در این کار نظارت و وارسی کنیم و مال قزارا از دولتندما گرفته و از توانگران بتهیستان بدهیم و از هر کس که مال وزن و خدمت و امانت زیادی داشته باشد از وی گرفته و بین او و غیر او مساوات بکنیم تا آنکه احدی را امتیاز بر دیگران نماند<sup>(۳)</sup>»

### نظام الملک مینویسد :

«مزدک گفت مال بخشیدن است میان مردمان که همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند<sup>(۴)</sup> و بچه حاجتند کردند باید مال یکدیگر خرج کنند تا هیچ کس را بی‌برگی نباشد و درماندگی و متساوی الحال باشند . . . و بااحت مال راضی شد . آنکه گفت زنان شما چون مال شماست باید که زنان را چون مال یکدیگر شناسید تا هیچ کس از لذات و شهوات دنیا بی‌نصیب نماند و در مراد بر همه خلق گشاده بود<sup>(۵)</sup> .»

در خصوص اشتراک زنان تولد که مینویسد: «در اینکه آیا مزدک اصلاً مزاجت را از میان برداشت مورخین عرب چیزی صریح نمیگویند ولی انتزاع زنها بزور از آن کسی که زن زیادی داشت و رفع اختلافات و امتیازات و از میان برداشتن دارائی شخصی معلوم است منتج میشد

(۱) خواسته بمعنی اسباب و منافع . . . شیخ ابو الحسن شهید گفته: هر کرا دانش است خواسته نیست هر کرا خواسته است دانش که (فرهنگ انجمن آرای ناصری).

(۲) در ترجمه عربی فردوسی که فتح بن علی بن محمد بُنداری اصفهانی در بین سنه ۶۲۰ و ۶۲۴ نموده است ترجمه این اشعار اخیراً چنین مینماید: «والذی یمنع الناس عن سلوک طریق السداد منحصراً فی خمسة اشیاء لا غیر وهی الدیره و الحید و النصب و الحرص و الفقر و اذا قمت هذه الأخلاق السیطانیة استقام لک طریق الحق و منشأها کلها من شیئین المال و النساء .»

(۳) کتاب التاریخ المجموع علی التحقیق و التصدیق، صفحه ۲۰۶ .

(۴) باین مسئله که «همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند» ابی الفدا هم اشاره میکند و میگوید «ظهر مزدک الزندیق و ادعی النبوة و امر الناس بالتساوی فی الأموال و ان یسترکوا فی النساء لانهم اخوة لأب و أم آدم و حوا» .

(۵) «سیاست نامه» متن فارسی، صفحه ۱۶۷ .



اخبارات موسوم به «اطلاعات انجمن آلمان و ایران»<sup>(۱)</sup> برای توزیع باعضا نشر میکند که بسیار مفید و کاملاً شایان تحسین است. روزنامه کاوه در قسمت «اوضاع ایران» خود باجازه منشی محترم مزبور غالباً استفاده از اخبارات مجموعه در آن رساله کرده و خواهد کرد.

## اوضاع ایران

از اوضاع آخری ایران خبر مهمتی بما نرسیده. بعضی شماره‌های متفرقه از جراید فارسی که جسته جسته بدست میرسد شامل وقایع مهمه‌ای نیستند و در واقع آنچه که شخص می‌خواهد بداند از جراید داخله بدست نیاید و فقط بوسیله مکاتیب و اخبار شفاهی توان بدست آورد یعنی از اخبار داخله کمتر چیزی نوشته میشود و فقط اخبار مندرجه در ستون اخبار داخله و بابتخت از این قیل است: «انبار غله واقعه در خیابان جلیل آبادرا هیئت وزرا تصویب نمودند که برای اصطبل قسمتی از قوای فراسودانی مخصوص شود» - «برای جیره سربازهای ساخلوی مازندران قرار شد در عوض غله برنج بدهند» - «برای ملبوس قشون خراسان قرار شد که آنچه لازم است تهیه شود» - «هیئت وزرا تصویب نمودند که ۶۵۰ تومان قیمت نشانهای طلا و نقره که بصاحبمنصبان قزاقخانه مرحمت شده تأدیه شود» - «در دهات قزوین سرآب میان دهاتیان نزاع شده» و هکذا. ولی از آن طرف مقالات افتتاحیه مفصلی را جمع با نتخابات بلدیة مشجستر لواوضاع داخلی انگلستان و نطق لوند جوزج در باب اوضاع سیاسی فرنگستان و تعطیل عمله در نیویورک و کار صربستان و کوه سیاه دیده میشود.

غرض ما تنقید مندرجات جراید ایران نیست چه آنها در میان مقتضیاتی زندگی میکنند که شاید غیر از آنچه مینویسند ممکن نیست در روزنامه درج نمایند و باز سعی دارند چراغ تشریفات ملی را در مقابل بادهای مخالف و مختلف روشن نگاهداشته و مردم کم و بیش از اوضاع دنیا خبری بدهند. مقصود آنست که ایرانیان دور از مملکت بوسیله جراید داخله تشنگی خود را باخبر مملکت نمیتوانند چنانکه دلخواه است تسکین نمایند.

اخبارات مختصری که رسیده ذیلا درج میشود:

§§ اخراج طلا و مسکوکات از ایران غدغن شده.

§§ بموجب اطلاعی که وکلای مختار انگلیسی در قفقاز فرستاده‌اند معلوم میشود در جراید آنجا نوشته‌اند که هیئت اداره مالیه و تجارت حکومت با کو مقرر داشته است که از مال التجارها که از ممالک دیگر از خاک آن حکومت عبور کرده و بایران می‌رود گمرگ گرفته نشود ولی از مال التجاره‌ای که از ایران از طرف خاک قفقاز بممالک دیگر می‌رود (باستنای

بمنسوخ شدن مزاجت چونکه مساوات در اشیاء فقط وقتی صورت می‌بندد که اشیاء بالأشتراک باشد یعنی دیگر دارائی شخصی در بین نباشد و بدیهی است که اگر کسی بخواهد دارائی شخصی را از میان بردارد باید ارث و میراث و خانواده را که بنایش بر روی وراثت است از میان بردارد<sup>(۱)</sup>. و این که مسئله نسخ خانواده از طرف مزدکیها تاچه درجه بحقیقت پیوسته بود از نوشتجات مورخین عرب برمیآید که میگویند دیگر تقریباً نصف بیتهما نمیدانستند پدرشان کیست<sup>(۲)</sup>.

این بود اصول عمده مذهب مزدک در آنچه راجع بتشکیلات و نظام اجتماعی است میگوید خدا مردم را مساوی آفرید و ارزاق و نعمات را هم آفرید که مردم بطور مساوات از آن متمتع باشند ولی معایب پنجگانه رشک و ختم و کین و نیاز (احتیاج) و آز (طمع) باعث ظلم و تعدی و عدم مساوات گردیده و چون این «پنج دیو» هم خود ناشی از دارائی و زن است باید برای برقرار کردن مساوات دارائی و زن را هم بطور اشتراک قرار داد که همه از آن بهره‌مند باشند و مخالفت و طمع از میانه برخیزد. ولی ممکن است که مزدک این صغری و کبری را بدین روشی و بدین شکل نچیده باشد ولی بهر حال شکی نمیتوان داشت که از اصول وی که اساسش بکلی مذهبی است<sup>(۳)</sup> اینگونه خیالات تراوش مینموده است و اثرات خود را هم بخشیده بوده است.

(بینه در شماره آینده) سید محمد علی جمال زاده.

## انجمن آلمان و ایران<sup>(۴)</sup>

از اوایل سال ۱۳۳۶ در آلمان انجمنی بنام «انجمن آلمان و ایران» تشکیل یافته است که منظور از آن سعی در نزدیکی میان دو دولت و ملت و شناساندن هر کدام آنها بدیگری است بوسیله تشریفات و خطابه‌ها و امثال آنها. این انجمن در ظرف این دو سال زندگی خود با پریشانی اوضاع زمان باز کار لایقی کرده و از گاهی بگاهی مجمعی عمومی تشکیل داده و خطابه‌ها از طرف اشخاص اهل خبره و با بصیرت در اوضاع ایران ترتیب داده است. مخصوصاً در این اواخر از وقتی که منشی گل تازه جناب لیتن<sup>(۵)</sup> کار را بدست گرفته بر فعالیت انجمن مزبور بسیار افزوده و در واقع انجمن را رونق و زندگی تازه‌ای داده است. فعلاً اعضای انجمن مزبور بر ۳۵۶ نفر بالغ است و هر ماهی یک ورقه

(۱) چنانکه الان بالتئوکیهای روس همین راه را می‌بیماند.

(۲) «تاریخ ایرانیان... الخ» ص ۴۵۸.

(۳) تفاوت بسیار مهم مذهب مزدک و سوسیالیسم هم همین است که مزدک بازم مذهب و خدا حرف می‌زد و سوسیالیستها بازم سعادت نوع بشر صرف نظر از هر گونه نظریات منهبی و آسمانی.

(۴) رجوع شود در اینخصوص بشماره ۲۵ دوره قدیم «کاوِه».

(۵) W. Litten

در این شماره بواسطه کثرت مندرجات دیگر درج مقاله متسلسله «مشاهیر شعرای ایران» میسر نشد.

## اعلان

در مغازه «پرسپولیس» که بتازگی در برلن باز شده است همه نوع اتمه خزازی از قبیل پیراهن و زیر پیراهن و یقه و دستمال گردن و جوراب و دگمه و عصا و چتر از هر قبیل موجود و قیمت خیلی مناسب به فروش میرسد. مغازه «پرسپولیس» از ایران و سایر ممالک سفارش قبول میکند و هم حاضر است با حق العمل جزئی برای تجارت ایران با رعایت صرفه جوئی و تمجیل از کارخانهای معتبر آلمان جنس خریده و بفرستد. عنوان مغازه از این قرار است:

Persépolis  
Berlin-Charlottenburg  
Goethestraße 1

## سلسله انتشارات «کاوه»

ایران آلمان سایر ممالک  
قران مارک فرانک  
فرانسوی

### (۱) گنج شایگان

یا اوضاع اقتصادی ایران . . . . . ۸ ۳۰ ۱۲

### (۲) کشف تلیس از روی اسناد محرمه

انگلیسی در باب ایران . . . . . ۳ ۸ ۲۰۰

### (۳) جنایت روس و انگلیس

نست بایران . . . . . ۱۰۰ ۱۰۰ ۰۰۰

### (۴) مختصر تاریخ مجلس ملی ایران

۳ ۸ ۴

کتابهای فوق در اداره کاوه بفروش میرسد و بطالین که قیمت را قبلاً بفرستند و یا بطور ادای در موقع تسلیم توسط پست ارسال میشود. بکسانی که خرید کلی کنند و کتابفروشها تخفیف مهم داده میشود

گرجستان) گمرک گرفته خواهد شد و این حق گمرک یکصد بار از حقوق گمرکی سابق بیشتر خواهد بود. - رئیس گمرکخانه گرجستان بولکای مختار مزبور اطلاع داده است که مال التجاره ای که از باطوم یا تانای (؟) مستقیماً بطهران فرستاده میشود نه در گرجستان و نه در خاک حکومت باکو باز خواهد شد و تقشیش گمرکی و اخذ حقوق گمرکی هم در حق آنها بعمل نخواهد آمد. حقوق گمرکی مال التجاره ای که بخود گرجستان وارد میشود از قرار حقوق گمرکی سابق روسیه خواهد بود.

§ اعلیحضرت احمد شاه در ۲۴ ربیع الثانی از پاریس بروکسل عازم شدند و در آنجا از طرف پادشاه بلژیک پذیرائی شدند و در ۲۶ همان ماه دوباره از آنجا بفرانسه برگشتند. پادشاه بلژیک نایسنگاه راه آهن بروکسل برای وداع حاضر شده بود.

§ دول اتفاق استقلال دول جدید الأحداث گرجستان و ارمنستان و قفقاز (۱) را در ۲۳ ربیع الثانی رسماً تصدیق کردند.

§ اولین وزیر مختار ارمنستان بطهران رسید.

§ یک روزنامه ای که در «سان فرانسیسکو» در ایالات متحده امریکای شمالی نشر میشود (۲) شرحی در باره ثروت معادن ایران مینویسد و میگوید علاوه بر نفت که زمین ایران از آن فوق العاده پر و غنی است خیلی انواع معادن دیگر در ایران فراوان است. یک معدن طلا در ۱۷ فرسخی اصفهان از طرف شمال موجود است که سابقاً هم خود ایرانیان بترتیب قدیمی خودشان در میاوردند ولی عایدات آن بزرگت مخارج آنرا مقابله میکرد. ولی با قواعد جدید استخراج معادن لابد منافع بسیاری از آن توان برد. طلای حاصل از طلاشوری در بازار کرمانشاه خیلی فروخته میشود. سرب و نقره خیلی زیاد است. مس ثروت عمده زیر زمینی این مملکت است. ولی در استخراج این معادن همه جا مسئله عسرت حمل و نقل و مسئله دسترس بودن یا نبودن زغال باید در نظر گرفته شود. خوشبختانه معادن زغال همه جا در نزدیکی سایر معادن موجود است.

§ آقای حسینقلی خان نواب وزیر مختار ایران در آلمان در ۱۱ ربیع الثانی بحضور آقای ایرت (۳) رئیس جمهوری آلمان رسیده و از طرف اعلیحضرت احمد شاه تهنیت سال نو بر رئیس جمهوری تبلیغ داشتند.

§ سرهنگ یالمارسون (۴) صاحب منصب سوئدی و رئیس هیئت صاحبمنصبان قراسورانی سابق ایران اخیراً در سوئد وفات یافته. مشار الیه در سنه ۱۳۲۹ از طرف دولت سوئد بخدمت ایران داده شد که قراسوران نظامی تربیت جدید در ایران بنا کند و در ۱۹ ماه شعبان از آن سال وارد طهران شده و شروع بکار کرد. بعد از در گرفتن جنگ در اروپا وی استعفا داده و در سنه ۱۳۳۳ از ایران بسوئد برگشت.

(۱) مقصود از دولت قفقاز حکومت باکو است که فعلاً در آن ولایات که در ایران آنجا را قفقاز مینامند تشکیل شده و اسم یک ولایت ایران را غصب کرده و خود را بنام آذربایجان مینامد.

(۲) اسم روزنامه چنین است: Mining and scientific press

(۳) Ebert (۴) Hjalmarson